



۵۴

روایت موبک عرب‌ها که این شب‌ها کنار مردم محله طلاب در سنگر خیابان هستند

# ایرانی‌ها و عراقی‌ها در ایستگاه برادری

عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

خیاط قدیمی محله گاز  
برای کمک به رزمندگان نخ و سوزن در دست دارد

معنا دادن به کاسبی  
در روزهای جنگ

۶



۷

غرفه داران بازارچه محله گاز  
بخشی از سود خود را به جبهه مقاومت تقدیم کردند  
**بازاری کوچک با هدف بزرگ**

۷

سید جعفرستاری، بیش از چهل شب است  
که در تجمعات شبانه، چای صلواتی می‌دهد  
**نذری تارسیدن به پیروزی**

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۰۳۹۲۵۸۶۶۷ در پیام رسان ایتا بفرستید.

۳



جهاد علمی در مسجد

مسجد امیرالمؤمنین (ع) در محله مسلم، صبح این روزها، محل رفت و آمد والدین و دانش آموزانی است که متقاضی ثبت نام و استفاده از برنامه آموزشی هستند. آن طور که فعالان مسجدی برنامه ریزی کرده اند قرار است با همراهی معلمان جهادی، درس های مقطع ابتدایی به رایگان تدریس شود تا مجازی بودن کلاس ها در شرایط جنگی کنونی، لطمه ای به کیفیت آموزش دانش آموزان وارد نکند. کلاس ها به تفکیک پایه های تحصیلی، عصر روزهای زوج برگزار خواهد شد.



تکریم شهید محله

فرزانه شهما، عملکرد درخشان نیروهای هوافضای کشورمان در جنگ تحمیلی سوم، مرهون تلاش رزمندگانی مثل شهید رضا محمدزاده است که به بهای جان خود، مسیر پیشرفت این صنعت بومی را هموار کردند. هفته پیش، جمعی از اهالی محله مهرگان به منزل این شهید رفتند و مراتب قدرشناسی خود را به خانواده اش ابراز کردند. این دیدار پیرو تأکید آیت... سید مجتبی حسینی خامنه ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، برای تکریم خانواده شهید صورت گرفت. شهید محمدزاده، از هم رزمان شهید حسن طهرانی مقدم بود که سال ۸۹، حین انجام پرتاب موشک های سپاه در منطقه عملیاتی کرج و در بیست و هشت سالگی به شهادت رسید.

شادی همشهریان با اهدای پرچم

صدیقه ذاکر شاندیز، از شهروندان محله گاز که پای ثابت اجتماع های شبانه است، وقتی دید در گردهمایی مردمی، متقاضیان پرچم ایران پر تعداد هستند، تصمیم گرفت با خرید و اهدای پرچم، آن ها را شاد کند و قدمی هر چند کوچک برای پرشورتر کردن اجتماعات بردارد. او می گوید خود نیز قبلاً در جریان حضور در یکی از همین اجتماع ها پرچم ایران را از یکی از شهروندان، هدیه گرفته است و حالا دوست دارد خودش نیز این تجربه شیرین را با دیگران به اشتراک بگذارد. او تاکنون ۱۰ پرچم ایران را با هزینه شخصی خریده و اهدا کرده است.



نذر مهارت

فهمه فرخی، عکاس شهرآورد و شهروند محله عباس آباد، اقدام به برگزاری دوره ای آموزشی برای نوجوانان مستعد و علاقه مند به هنر عکاسی کرده است. در این دوره رایگان که هفته پیش در مسجد قائمیه واقع در محله شهید قربانی برگزار شد، آموزش مبانی عکاسی و رفع ایراد های تصاویر ثبت شده از سوی هنرجویان، انجام شد. شرکت کنندگان در این دوره رایگان، نوجوانانی بودند که در اجتماع های شبانه منطقه، مسئولیت ثبت تصاویر حضور مردم و نشر آن ها را بر عهده دارند.



آمادگی برای روزهای جنگی

دوره های آموزشی ایمنی «شهروند آماده» دوام تا من با حضور ۸۵ شهروند منطقه ۳ برای ارتقای آمادگی محلات در برابر شرایط بحرانی برگزار شد. این دوره ها که از ابتدای جنگ در پنجاه مسجد و فرهنگ سرادر محله های رسالت، خواجه ربیع، بلال، مهرگان، کشمیری، قرقی، طبرسی شمالی و مهر مادر، بهمن، سیس آباد برگزار شده است، همچنان ادامه دارد.

هموار شدن پیاده رو برای شهروندان

شهرداری منطقه ۳ از ابتدای سال گذشته ۲ هزار و ۹۹۰ متر مربع از پیاده روهای منطقه را بهسازی کرده است. از مهم ترین این پروژه ها می توان به پیاده روسازی خیابان بلال به مساحت ۱۳۵۰ متر مربع و خیابان خواجه ربیع به مساحت ۵۰۰ متر مربع اشاره کرد.

پاک سازی منطقه از خاک و نخاله

اداره خدمات شهری منطقه ماسال گذشته، ۲۹ هزار و ۵۹۵ تن خاک و نخاله ساختمانی از معابر، کوچه ها و محله های منطقه ۳ جمع کرده و به محل های مجاز انتقال داده است. بخش عمده این نخاله ها از محلات رسالت، مهرگان، کشمیری، عباس آباد، بهمن و دیگر نقاط پررفت و آمد منطقه جمع شده است.

طلبه های مدرسه حضرت مهدی (عج) موبک متفاوتی برپا کرده اند

جهاد فرهنگی در سنگر خیابان

فیضی اهم زمان با روزهای نبرد تمام عیار با جبهه استکبار، جمعی از طلاب جهادی مدرسه علمیه حضرت مهدی (عج) در محله خیرآباد، با برپایی «موبک حضرت مهدی (عج)» در نقاط مختلف شهر، روایتی تازه از جهاد فرهنگی و پشتیبانی مردمی رقم زده اند؛ جایی که گفت و گو، کتاب، خطاطی و نوای دمامه، همه تبدیل به سلاح می شود.



۳



شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۰۳۹۲۵۸۶۶۷ در پیام رسان ایتا بفرستید.

۴



### نوجوانان، پادربکاب انقلاب

هفته پیش، بولوار شهید آوینی در محله پنجتن، به اجتماع دهه نودی های دو چرخه سواری تبدیل شده بود که می خواستند ارادت و حمایت خود را از انقلاب اسلامی ایران نشان دهند. آن ها که جمعیتشان به حدود صد نفر بالغ می شد، با همراه داشتن پرچم ایران و دست نوشته هایی به یاد دانش آموزان شهید میناب و دیگر شهدای جنگ تحمیلی سوم، در این گرد همایی ورزشی و نوجوانانه شرکت کردند. کلاتری گلشهر نیز تأمین امنیت مسیر دو چرخه سواری برای رکاب زنان را بر عهده داشت.



### نشادی و سلامتی در مسجد

فرزانه شهامت اکانون فرهنگی آیت الله شهید اشرفی اصفهانی در محله گلشور، هفته پیش میزبان یک رویداد ورزشی پرهیجان برای نوجوانان پسر و والدینشان بود. این برنامه که در محل مسجد امام سجاده<sup>(ع)</sup> و با مشارکت هیئت انجمن های ورزشی و هیئت تیراندازی استان برگزار شد، شامل مسابقاتی مثل بازی های فکری، طناب کشی، تیراندازی با تفنگ بادی و دارت بود. در حاشیه این مراسم میز مشاوره طب سنتی با هدف اصلاح سبک زندگی شرکت کنندگان نیز برگزار شد.

### روضه خانگی به یاد رهبر شهید

منزل خانم اسماعیل پور، از اهالی محله شهید قربانی، در سالروز شهادت امام صادق<sup>(ع)</sup> میزبان یک روضه خانگی ساده و بی ریا بود. این محفل که به یاد رهبر شهید انقلاب اسلامی برگزار شده بود، علاوه بر فضای عزاداری ایشان و دیگر شهدای مظلوم جنگ تحمیلی سوم، رویکرد حماسی و تبیینی داشت. جمع خوانی دعای چهاردهم صحیفه سجاده به نیت پیروزی رزمندگان اسلام که از تأکیدهای رهبر شهید بود، یکی از برنامه های این دوره می مؤمنانه بود که با تشریح و بیگی های رهبری، قرائت حدیث شریف کسا، قرآن خوانی و دعا برای سلامتی امام زمان<sup>(عج)</sup> همراه بود.

### مدرسه در مسجد

مسجد سلمان در محله پنجتن، این روزها به پایگاهی برای تعلیم و تربیت دانش آموزان محله تبدیل شده است. بر اساس ارتباط تنگاتنگی که میان این مسجد و مدارس محله ایجاد شده است، برخی معلمان مقطع ابتدایی، متوسطه اول و متوسطه دوم، کلاس های درسی خود را به صورت حضوری، در مسجد برگزار می کنند. استقبال از این کلاس ها که برگزاری شان، از یک ماه پیش کلید خورده است، طوری گسترده است که هر روز از ۸ تا ۱۶، دروس مقاطع مختلف به صورت منظم با حضور دانش آموزان و معلمان، تدریس می شود. مدارس مهیار، والفجر، شهید کمالی، تختی در این برنامه، مشارکت دارند.



### دوشنبه های پاسخ گویی

دوشنبه گذشته، اولین جلسه ملاقات مردمی مهدی حسین زاده، شهردار منطقه ۴ در سال ۱۴۰۵، با حضور معاونان و رؤسای ادارات محلی این منطقه برگزار شد. در جریان این جلسه، تعداد ۶ مورد از پرونده های مطرح شده از سوی شهروندان بررسی شد و شهردار منطقه پس از بررسی درخواست ها و جزئیات، دستور لازم را به مسئولان مربوط اعلام کرد.

### سالی که برای درختان نیکو بود

سال گذشته اداره فضای سبز منطقه ۴ سال پرکاری داشت. در این مدت، این اداره، ۲۹۸ درخت خشک تنومند را قطع و بیش از ۳۳ هزار درخت را هرس و رفع خطر کرد تا درختان رشد بهتری داشته باشند. همچنین باغبانان این اداره ۵ هزار و ۵۰۰ متر مربع پرچین جدید کاشتند و ۶۰۵ هزار متر مربع هم پرچین برای حفظ فرم و سلامت گیاهی هرس کردند.

### ظاهر نوبری شهر پاک

اداره خدمات شهری منطقه ۴ ماه گذشته، بیش از ۷۸ هزار متر از جد اول را به صورت طولی رنگ کرد و تعداد ۱۵۰۰ پایه تابلو ترافیکی با رنگ آمیزی مجدد، ظاهری نوبه خود گرفت. این اداره همچنین ۳ هزار بولارد رنگ آمیزی کرد تا علاوه بر حفظ ایمنی به زیبایی بصری شهری نیز کمک کنند و ۲۴۰ مخزن ۱۱۰ لیتری زباله نیز زیبا سازی شده است.



شهر خبر

۴

بسیجیان محله شهید قربانی از منزل پدری رهبر شهید بازدید کردند

### خانه ماندگار در دل تاریخ

فیضی جمعی از بسیجیان پایگاه مقاومت بسیج شهید شهریان در محله شهید قربانی از منزل پدری رهبر شهید قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در انتهای خیابان سرشور مشهد بازدید کردند. این منزل نشان دهنده زندگی و زمانه حضرت آیت الله خامنه ای قبل از انقلاب است؛ منزلی پراز خاطره، اتفاق و حادثه در خاطره انگیزترین و پراتهاب ترین سال های مبارزاتی رهبر انقلاب علیه رژیم طاغوت.



روایت موکب عرب‌ها که این شب‌ها کنار مردم محله طلاب در سنگر خیابان هستند

# ایرانی‌ها و عراقی‌ها در ایستگاه برادری

هزار زحمت از مرزها عبور کردند و خودشان را به مشهد رساندند. راه، راه آسانی نبود. هر قدمش با تردید و انتظار و خبرهای ضد و نقیض همراه بود. اما چیزی در دلشان ثابت مانده بود: اینکه باید برسند. تصورشان چیز دیگری بود. فکر می‌کردند مشهد هم زیر بمباران است. تصویر شهری در دود و آتش رادر ذهن داشتند. اما وقتی رسیدند، شهر را متفاوت دیدند. خبری از آن تصویر نبود، اما حال و هوای شهر چیز دیگری بود: حال و هوایی که آن‌ها را در کنار امام رضا<sup>(ع)</sup> و مردم شهر امام رضا<sup>(ع)</sup> نگه داشت. شهری که در ظاهر آرام است اما زیر پوستش، یک بی‌قراری جمعی جریان دارد. حالا یازده روز است که ماندگار شده‌اند. بعضی از رفقاییشان به شهرهای دیگر رفته‌اند: تهران، اصفهان و جاهای دیگر. هر جا که نیاز بوده، پخش شده‌اند تا کمک‌های نقدی را به دست مردم برسانند.

قاسم فتحی ابوتائر از بغداد آمده: ایستاده وسط چهارراه برق محله طلاب و دستش را دور پرچم ایران حلقه کرده است. جایی که شب‌ها از آدم خالی نمی‌شود. یک نفر از همشهری‌هایمان می‌آید جلو و پیشانی ابوتائر را می‌بوسد. می‌گوید شبی نبوده که نیامده باشم. دیگر عادت کرده هر شب با پرچم و دخترهای دو قلوبش بیاید اینجا. بعد با خانواده دیگری چاق سلامتی می‌کنند. همه انگار همدیگر را شناخته‌اند. باب آشنایی و دوستی در شب‌های جنگ باز شده است. خیابان‌ها انگار حافظه دارند: هر شب، رد پاها را نگه می‌دارند و دوباره همان جمعیت را فرامی‌خوانند. ابوتائر و یک گروه چند نفره، همه‌شان تقریباً ارتباطی با آستان مقدس حرم حضرت عباس<sup>(ع)</sup> دارند و تعدادی‌شان هم همان‌جا مشغول به کارند. آن‌ها از همان روزهای اول هجمه دشمن به ایران، تصمیمشان را گرفتند. نشستن و نگاه کردن برایشان ممکن نبود. باید می‌آمدند. باید کاری می‌کردند. کمک‌های مردمی را جمع کردند، با



جمع‌های در سایه‌گنبد، کنار مردمی که می‌ایستند

اینجا، در نزدیک‌ترین نقطه به حرم و کنار علی بن موسی الرضا<sup>(ع)</sup>، موکب کوچکی راه انداخته‌اند. چای لیمو می‌دهند. آخر شب هم شام مختصری و بعد تا هروقت مردم در خیابان‌ها باشند، آن‌ها هم هستند و هرکاری از دستشان بر بیاید، انجام می‌دهند. جای نقلی کوچکی درست کرده‌اند که همه به عربی به مردم خوشامدگویی می‌کنند. بوی چای و لیمو در هوا پخش می‌شود و بایوبی خیابان و حضور آدم‌ها قاتی می‌شود. کنار جمعیتی که هر شب پرچم به دست، خیابان‌ها را ترک نمی‌کنند. آدم‌هایی که انگار آمده‌اند فقط بایستند؛ کنار هم، بی‌آنکه سازمان دهی خاصی شده باشند. حضورشان خودش یک جمله است، یک اعلام، با تیپ و قیافه‌های مختلف. اگر خسته شوند روی نیمکت ایستگاه‌های بی‌آرتی و اتوبوس می‌نشینند و اگر حال و حوصله داشته باشند توی دل جمعیت می‌ایستند. این حضور، دوستان عرب عراقی‌مان را شگفت زده کرده است. ابوتائر می‌گوید: «هر شب که می‌خواهم برگردم به محل اقامتمان، به رفقاییم می‌گویم این مردم چاره‌ای ندارند؛ زیر محکوم به پیروزی هستند. این جمله را با قطعیت می‌گویم؛ نه از روی تحلیل، که از روی نوعی یقین درونی. از نگاه پیرمردی که سال‌ها هم‌دیگه تکتوری صدام را تجربه کرده و هم حضور اشغالگران در محل زندگی‌اش را. برای همین به این مردم که هر شب به محله طلاب و سایر نقاط شهر می‌آیند افتخار می‌کند و به این وحدت و همدلی و یکدستی، احتمالاً غبطه می‌خورد.»



پرچم‌ها و نشانه‌ها؛ از بغداد تا مشهد

سردر موکبشان پرچم عراق، لبنان، ایران و باقی گروه‌های مقاومت آویزان است. رنگ‌ها در یاد تکان می‌خورند و هر کدام نشانه یک جغرافیا است، اما کنار هم معنای دیگری پیدا می‌کنند. چند جان در یک بدن، خونی که جاری است و دل‌های ناامید را زنده می‌کند. خودشان با دشمنی و پرچم ایران دور موکب می‌چرخند. با مردم حرف می‌زنند، عکس می‌گیرند، می‌خندند و همراهی می‌کنند و با زبان عربی با هم حرف می‌زنند، بدون اینکه نگران فهمیدن معنی لغات باشند. کی از کجا آمده مهم نیست؛ مهم این است که اینجا برای هدف مشترکی ایستاده است. زبان‌ها فرق می‌کند اما نگاه‌ها نه؛ زیرا در نهایت این حضور برای تحقق یک نگاه و یک هدف شکل گرفته است. علی هادی، یکی از جوان‌های گروه، ایستاده پشت دیگ و چای لیموی داغ می‌ریزد توی استکان. بخار از استکان‌ها بالا می‌رود و صورتش را نیمه‌پنهان می‌کند. می‌گوید: «روزهای اول ناخودآگاه به مردم می‌گفتم زوار امام حسین<sup>(ع)</sup> خوش آمدید! و مثل راه پیمایی اربعین، از همه خواهش می‌کردم بدون خوردن چای از کنارمان رد نشوند». هادی لبخند می‌زند. انگار دارد صحنه‌ای را دوباره می‌بیند: «مدام خودم را وسط موکب‌های اربعین در عراق می‌بینم. عادت کرده‌ام دوستان ایرانی‌ام را آنجا ببینم. انگار همه‌شان را می‌شناسم. برای همین همان جمله‌ها را اینجا هم تکرار می‌کنم». مکثی می‌کند و ادامه می‌دهد: «وقتی می‌آیند کنار موکب، خوشحال‌اند. راضی‌اند. به ما به چشم برادر نگاه می‌کنند. برادرانی که باید در روزهای سخت کنار هم باشند. من از این نگاه ذوق می‌کنم. انگار مایک خانواده‌ایم. و بعد دوباره با صدای بلند به زائران حسین<sup>(ع)</sup> خوشامدمی‌گویم!»

## از تردید تا حرکت؛ فتوایی که همه چیز را تغییر داد

بعد از حمله دشمن صهیونی آمریکایی به ایران، سؤال اصلی برایشان این بوده: چه باید کرد؟ من هم از او درباره این می‌پرسم که چه فکر می‌کردند و چه خیال‌ها در گمانشان می‌دوید. ابوتائر می‌گوید: «از روز اول با دوستانمان صحبت می‌کردیم. جلسه می‌گذاشتیم. اینکه چطور کمک کنیم و چه کاری از دستمان برمی‌آید و چطور باید راه بیفتیم و کجا برویم.»

می‌گوید بعضی‌ها تردید داشتند، بعضی کمک مالی را ناچیز و کم می‌شمردند؛ تعدادی از دوستانمان می‌گفتند ایرانی‌ها خودشان روی پای خودشان ایستاده‌اند و نیازی به کمک ما ندارند. اما برای بعضی‌ها، این پاسخ کافی نبود. ما نمی‌توانستیم بی‌تفاوت باشیم. وجدانمان اجازه نمی‌داد. هم شرع، هم عرف، هم نگاه انسانی می‌گفت باید کاری کنیم.»

نقطه عطف، وقتی بود که فتوای آیت‌الله... سیستانی صادر شد. این فتوا همه چیز را تغییر داد و نقطه پایانی بود بر تمام دودلی‌ها؛ «بعد از آن، همه تکان خوردند. بچه، جوان، زن و مرد. هرکسی هرچه از دستش برمی‌آمد، انجام داد. هرکسی هر مقدار پولی که داشت، کمک کرد.» کمک‌ها جمع‌آوری و تصمیم‌ها قطعی شد. و بعد ساعت و روز حرکت را مشخص کردند و در اولین فرصت راه افتادند به سمت ایران. حالا یازده روز است که این گروه در محله طلاب مستقر شده‌اند و مأموریتشان روبه پایان است. اما فقط اینجا نیستند. بخشی از دوستانشان در تهران‌اند، بخشی در شهرهای دیگر. آن‌ها شبیه یک جریان‌اند: آرام اما پیوسته هر جاکه باید حضور پیدا می‌کنند. از دل مردم آمده‌اند و به دل مردم وصل می‌شوند. کمک‌ها را می‌رسانند، کنار آسیب دیدگان می‌ایستند، و بعد بی‌هیاهو به نقطه بعدی می‌روند.



## آمده‌ایم برای تسلیت، برای همراهی، برای وظیفه

یکی دیگر از اعضای گروه شمرده شمرده حرف می‌زند. بلند و رسا و بلیغ، طوری که کلماتش وزن پیدا می‌کنند، مثل همه عرب‌هایی که حتی حرف زدن عادی‌شان هم بلند است و غزا؛ «ما از عراق آمده‌ایم که شهادت سید علی خامنه‌ای، رهبر انقلاب، را به مردم ایران تسلیت بگوییم و در غمشان شریک باشیم. آمده‌ایم به اندازه خودمان کمک کنیم. با تمام وجودمان، با کمک بچه‌ها و جوان‌ها و پیرمردها، مبلغی جمع کرده‌ایم. ناچیز است، اما از دل آمده. ما وقتی در خیابان هستیم، در این موکب حضور داریم و بعد برمی‌گردیم به محل اقامتمان. اما دل‌مان همین جاست. پیش همین مردمی که انگار قرار نیست به این زودی‌ها خسته شوند.»

او ادامه می‌دهد: «من شک ندارم پیروزی از آن جمهوری اسلامی ایران است. این یک جنگ معمولی نیست. این معرکه‌ای بین حق و باطل است. از نگاه معنوی، این پرچم‌ها زمین نمی‌افتد، بلکه خون شهدا آن‌ها را بالانگه داشته. همه ما ساکنان این مسیر هستیم؛ مسیر شهادت و ایستادگی.»

در میان جمع، یکی از جوان‌ها هست که از دور بین فرار می‌کند. هر بار که لنز به سمتش می‌رود، خودش را کنار می‌کشد. انگار دیده شدن، چیزی از کارش کم می‌کند. مترجمش توضیح می‌دهد: او حتی در عراق و مسیر اربعین هم تلاش می‌کند در هیچ تصویر و فیلمی نباشد. باور دارد خادم امام حسین (ع) فقط با او دیده می‌شود، نه جای دیگر. این نوعی از خدمت است که در سکوت تعریف می‌شود. بی‌نام، بی‌چهره، حضوری که هست، اما خودش را اعلام نمی‌کند. در شلوغی موکب، او بیشتر از همه شبیه سایه است؛ در رفت و آمد، در کار، در خدمت. راستش من بیشتر از همه او را با چشم دنبال می‌کنم و بیشتر از باقی، دل بسته این خصیصه کم‌یابش می‌شوم. دوباره برمی‌گردم سراغ ابوتائر و از او می‌پرسم وقتی خبر شهادت رهبر انقلاب را شنید، چه کرد. کمی سکوت می‌کند. انگار دوباره به همان لحظه برمی‌گردد: «اول باور نکردیم. رسانه‌هایی خبر را منتشر کردند که به آن‌ها اعتماد داشتیم. باین حال، ته دل‌مان خالی شد. حس تهی بودن داشتیم.»

بعد آرام‌تر ادامه می‌دهد: «وقتی خبر تأیید شد، به خصوص در جنوب عراق، مردم از صبح تا شب بیرون آمدند. عزاداری کردند. چند روز در خیابان‌ها بودند. تصویری که توصیف می‌کند، از مرزها عبور می‌کند؛ خیابان‌هایی در کشوری دیگر که برای فقدان در این سو، سیاه پوش شده‌اند، برای کسی که بودنش برای خیلی‌ها قوت قلب بود و عراقی‌ها شاید بهتر از هر کشور دیگری در این دنیا معنی نبودنش را می‌دانند.»

## چهارراه برق، جایی برای ایستادن کنار هم

هیچ‌کدامشان از طبقات خاص یا ثروتمند نیستند. همان مردمی‌اند که در محرم و صفر، با دست‌های خالی اما دل‌های بزرگ، از زائران پذیرایی می‌کنند. ابوتائر می‌گوید: «ما خودمان هم در تنگنای معیشتی هستیم. اما وقتی برادران دینی‌مان به مشکل می‌خورند، این موضوع کنار می‌رود و باور جای آن را می‌گیرد.» و بعد، با لحنی که بیشتر شبیه جمع‌بندی است، می‌گوید: «ما از خودمان می‌گذریم، حتی از جانمان، تا کنار مردم باشیم. ایران و عراق دو جان در یک تن هستند. اگر ضرری به ایران برسد، ما هم متضرر می‌شویم و برعکس.»

شب که جلوتر می‌رود، جمعیت کمتر نمی‌شود. پرچم‌ها هنوز بالا هستند. صداها در هم می‌پیچد. گاهی شعار، گاهی حرف‌های آرام، گاهی خنده. موکب عراقی‌ها روشن مانده است. چای لیمو هنوز داغ است. استکان‌ها دست به دست می‌چرخد و کسی برای رفتن عجله‌ای ندارد. در این چهارراه، چیزی فراتر از یک ایستگاه پذیرایی شکل گرفته است. فاصله‌ها کوتاه شده‌اند. بغداد، تهران، مشهد، همه در یک قاب جا گرفته‌اند. ابوتائر و رفقایش هر شب جمع می‌شوند، برمی‌گردند، دوباره فردا می‌آیند. انگار این ایستادن، پایانی ندارد. چهارراه برق حالا فقط یک تقاطع نیست. جایی است که در آن، برادری، نه به عنوان شعار، که به عنوان یک عمل روزمره، هر شب تکرار می‌شود. جایی که یک استکان چای لیمو، می‌تواند فاصله دو کشور را به اندازه یک قدم کم کند.



خیاط قدیمی محله گاز، برای کمک به رزمندگان، نخ و سوزن در دست دارد

## معنا دادن به کاسبی، در روزهای جنگ



راه تجربه

**سکینه ناجی** در شبیشه ای دکان احمدآقار که بازمی‌کنم، صدای رادیومی زنده بیرون. طبق معمول این روزها، محتوای برنامه جنگی است. گزارش‌های مردمی از کارهایی که افراد باتوجه به نقش و جایگاه اجتماعی‌شان، انجام می‌دهند؛ فعالیت‌هایی که همدلی و همراهی را در شرایط کنونی کشور تقویت و مسیر پیروزی را برای مردم ایران هموارتر می‌کند. موضوع صحبت ما با احمدآقای ازغدی نیز همین است؛ کاری که او در این روزها مشغول انجام آن است و اینکه یک کاسب بازاری چطور می‌تواند قدمی بردارد، هر چند کم، هر چند کوچک برای هدف بزرگی به نام ایران.

### ● دیدم همه شروع کرده‌اند

احمد ازغدی خیاط کهنه کار محله گاز است. سال هاست که مغازه کوچکش، نه فقط محل رفت و آمد مردم محل، که مقصد مشتری‌های زیادی از دیگر نقاط مشهد است. این روزها که هرکسی، سعی می‌کند به نوبه خود تأثیری مثبت در شرایط جنگی کشور داشته باشد، نقش کسبه و بازاری‌ها بسیار پررنگ است. آن‌ها که جهادشان در این راه، هم اجتماعی است و هم اقتصادی. ازغدی از اولین روزهای جنگ دوازده روزه به فکر خدمتی جهادی افتاد؛ «ایده اولیه این کار از جنگ دوازده روزه به سرم افتاد. از آن روزهایی که این مردم تازه داشتند امتحان می‌شدند. ما خیاط‌ها همیشه رادیو گوشمان روشن است. در همان روزها اولین بار خبرش را از رادیو شنیدم و بعد هم در تلویزیون دیدم که پدر و دختری در گرمای خرداد برای آدم‌های منتظر در صف پمپ بنزین، شربت و هندوانه خنک برده بودند. انگار واقعا همه شروع کرده بودند به انجام هر کاری که از دستشان برمی‌آمد.»

### ● پای جاسوس بازی در میان است؟

بعد از این بود که احمدآقا هم نشست و با خودش فکر کرد که در حوزه کاری و تخصصی‌اش چه کاری از دستش برمی‌آید. جواب خیلی زود به فکرش رسید و فردای آن روز بنری چاپ کرد و زد بالای در دکانش. خبر این بود که لباس نظامی‌ها به رایگان در این خیاطی دوخته و تعمیر می‌شود؛ «در همان روزهای اولی که بنر را نصب کردم، خیلی‌ها شوخی و جدی آمدند گفتند نکنند پای جاسوس بازی در میان است؟ می‌خندیدم و می‌گفتم من فکر می‌کنم تا همین جا قدمی داد که نقش من در این جنگ چیست و جای من کجاست. باین کار و حرفه‌ای که بلدم، چطور می‌توانم قدمی بردارم و کمکی کرده باشم.» هر چند دوازده روز جنگ تحمیلی اسرائیل علیه ایران فرصتی چندان طولانی برای این خدمت جهادی نبود، در جنگ سوم و در این زمان بیش از چهل روز، موقعیت دیگری برای آقای خیاط باشی فراهم کرد؛ «بنتر تا پنج شش روز بعد از جنگ دوازده روزه هم روی سردر مغازه بود و بعد که خیالمان راحت شد جنگ تمام شده است، جمعش کردم و با خودم گفتم ان شاء... که دیگر هیچ وقت استفاده نشود. انداخته بودمش گوشه‌ای اما در روز اول جنگ تحمیلی سوم دوباره آوردم و نصبش کردم.»

### ● قدمی در راه پیروزی

به گفته ازغدی خیلی‌ها به او می‌گفتند که مگر این روزها نظامی‌ها اینجا هستند که بخواهند از این خدمت استفاده کنند! جواب احمدآقا اما مستدل بود؛ «بهشان می‌گفتم همه نظامی‌ها این روزها زحمت می‌کشند. چه آن جوان‌هایی که



است و با شروع قرارشانه، به همراه هیئت مسجد در تدارک برنامه‌های تجمع است و سازمان دهی جمعیت مسجدی‌ها.

### ● اینجا بحث سیاسی آزاد است

بعضی‌ها معتقدند که اجتماع‌های شبانه، کسب و کارها را مختل کرده است. پاسخ این سؤال را از کاسب کهنه کار محله گاز جویا می‌شویم؛ «به نظر من تأثیر منفی اصلا، اما تأثیرهای مثبت زیادی داشته است. ما خیاط‌ها از همه قشر مشتری داریم. در این مدت بعضی‌ها که می‌آیند، از این شرایط گله داشتند. مثلاً؛ ترافیک و شلوغی‌ها ناراحت بودند. با خیلی‌ها ایشان وارد صحبت شدم و باروی خوش برایشان از تأثیرات مثبت این حرکت مردمی می‌گفتم. همین صحبت و گفت و گوها به نظرم راهگشا بود و باعث ایجاد همدلی می‌شد.»

بالبخت می‌پرسم؛ پس در این مکان بحث سیاسی ممنوع نیست؛ ازغدی «نه» کشیده و بلند می‌گوید و ادامه می‌دهد که به عنوان یک کاسب، نه از نظر اجتماعی و سیاسی، بلکه باتوجه به دغدغه‌های خودش با افراد وارد بحث می‌شد و به همین دلیل مثال‌ها و استدلال‌هایش ملموس و همه فهم هستند؛ «به یکی از مشتری‌ها که درباره تجمعات شبانه ابهام داشت، گفتم در همین دی ماه گذشته مشهد، فقط در دوسه شب، تجمعاتی صورت گرفت و اتفاقاتی افتاد که ما کاسب‌ها مجبور شدیم خیلی زود دکان‌ها را ببندیم و به خانه پناه ببریم. شهر از سرشب مثل شهر ارواح بود. اما الان هزاران نفر بیش از یک ماه است تا نیمه‌های شب در خیابان‌ها؛ آیا خون از دماغ کسی ریخت؟ آیا مغازه‌ای به اجبار تعطیل شد؟ بعد از شنیدن حرف‌هایم متوجه می‌شوم از موضع خودشان کوتاه آمده‌اند و فکرشان تغییر می‌کند.» خیاط باشی خیابان خاکزادی، به یک تأثیر مثبت دیگر هم اشاره می‌کند؛ اینکه به خاطر رفت و آمد مردم تا نیمه‌های شب و حضورشان در خیابان، بسیاری از مغازه‌ها و فروشگاه‌ها هم تا همان ساعت‌ها به کارشان ادامه می‌دهند و همین امر اتفاقاً به رونق کسب و کارها کمک کرده است.

جانسان را کف دست گرفته و پای لانچرها ایستاده‌اند که احتمالاً ماه هاست که گذرشان به هیچ شهری نیفتاده و چه نیروهای امنیت و پلیس‌ها که بودند نشان امنیت شهر را تأمین می‌کند. گفتم خدمت به بسیجی‌ها و پلیس‌ها هم کم از خدمت به آن‌هایی که در نقاطی دور در میدان رزم هستند، نیست.»

کاسب خوش فکر محله گاز، البته نیت دیگری هم در سر داشت؛ اینکه می‌خواست با چنین حرکتی، توجه دیگر همکارهای بازاری و بقیه کسبه را جلب کند به اینکه هر کس در هر کاری که هست، می‌تواند قدمی بردارد برای هموار کردن راه پیروزی. البته که به گفته خودش، همین کار را هم از مردم یاد گرفته است. از همه آن‌هایی که کاری از دستشان برمی‌آمد و به شهرهای مختلف اعزام شدند تا در بازسازی خانه‌ها و مدرسه‌ها و دیگر مکان‌ها کمک کنند تا آن مغازه دار شمالی که به رسم مهمانی به تهرانی‌ها تخفیف ویژه می‌دهد و راننده‌ای که ماشینش را وقف رساندن مردم به تجمعات و برگشتشان می‌کند. از میان حرف‌های احمدآقای فهمم، خودش از بسیجی‌ها و هیئتی‌های ثابت مسجد پنج تن آل عبا<sup>(ع)</sup> در خیابان شهید خاکزادی محله گاز است؛ مسجدی که فعالیت‌های پرشور فرهنگی و مذهبی‌اش در این روزها و شب‌ها، زینت بخش خیابان‌های محله است. احمدآقا روزها تا ساعتی پس از مغرب به کار و فعالیت خیاطی‌اش مشغول



غرفه داران بازارچه محله گاز، بخشی از سود خود را به جبهه مقاومت تقدیم کردند

## بازاری کوچک با هدف بزرگ

۳



این دوروز، فروش نداشته باشند یا شرایط مالی شان در وضعیت قرمز باشد، هزینه ای دریافت نمی شود، مگر اینکه خودشان اصرار داشته باشند.

### ● من هم رزمنده ام

«شب‌ها پشت پنجره، می نشینم و صدای... اکبرهای مردم را گوش می دهم. خوشحالم از اینکه بخش ناچیزی از سود فروش در این راه خیر، خرج شود. مطمئنم خدا برکت می دهد و چند برابر، جبران می کند.» بانوی سالخورده ای که این‌ها را می گوید، عذرا بای رنج نام دارد. او از همسایه های مسجد است و روی میز مقابلش، انواع سفره های یک بار مصرف را چیده است. از مشکلات عصب سیاتیکش تعریف می کند و دردی که نمی گذارد هر شب، توفیق حضور در تجمع های شبانه را داشته باشد اما حالا با نشستن پای این غرفه که از ۱۰ صبح تا حوالی اذان مغرب دایر است، نه تنها نان حلال راه خانه می برد، بلکه حس می کند رزمنده ای است و گوشه ای از بار سنگین جنگ روی دوش کشور را با دست هایی که دیگر، قوت روزهای جوانی را ندارد، برداشته است.

حسی که او از فعالیتش در این فضا دارد، درست شبیه حسی است که خریداران و دست اندرکاران برپایی بازارچه دارند و سمیه عرب خزائی، از همسایه های فعال مسجد، آن را این طور شرح می دهد: از برپایی بازارچه، هیچ نفع اقتصادی ندارم اما آمده ام مسجد از راهی باشد، کمک کنم؛ شده حتی پذیرایی از غرفه داران با یک لیوان چای، چون به هدف برپایی بازارچه اعتقاد دارم.

### ● اشتیاق غرفه داران برای کمک رسانی

«عزایدی که از محل این بازارچه که دوروز برگزار می شود به جبهه مقاومت تقدیم می شود، تبدیل می شود به پذیرایی هایی مختصر برای جمعیتی که این شب ها از مبدأ مسجد امیرالمؤمنین (ع) پیاده روی چند ساعته شان را به سمت تجمع های شبانه آغاز می کنند. شاید هم بشود چند لقمه پذیرایی برای حافظان امنیت که شب را تا صبح در کوچه های محله، می گذرانند تا مبادا فکر برهم زدن آرامش، به ذهن نااهلان برسد.» این‌ها را عالی مرادی، فرمانده پایگاه بسیج خواهران اسما، می گوید و ادامه می دهد: خواستیم بازارچه، یک تیر و دو نشان باشد و از فرصت برگزاری آن، بازار فروشی برای بانوان کارآفرین محله هم فراهم کنیم. برخی از آن‌ها، سرپرست خانوارند و بضاعت چندانی ندارند؛ با این حال، مشتاق اند برای اینکه درصد بیشتری از سودشان را در این راه هزینه کنند. از کسانی که به هر دلیلی در



فرزانه شهامت از اهر و وسیع و سرپوشیده مسجد امیرالمؤمنین (ع) در محله گاز، برای دومین روز پیاپی، میزبان بانوان کارآفرینی است که نیتشان از کسب و کار، فراتر از کسب روزی حلال است. آن‌ها تمام هنرشان برای درآمدزایی را پای کار آورده اند تا با برپایی یک بازارچه محلی، فروش محصولاتشان و اهدای بخشی از سود خود، قدمی کوچک برای کمک به جبهه مقاومت بردارند.

### ● امید در میانه جنگ

میزهای فروش با ظرافتی زنانه چیده شده اند و مهیای حضور مشتریان هستند. از هر آنچه برای زندگی روزمره نیاز است، می توان اقلامی را میان اجناس روی چهارده میز فروش مشاهده کرد؛ از صبحانه های مقوی و میان وعده های سالم گرفته تا دوپه هایی که به هنرنمایی کدبانوها در آشپزخانه کمک می کند؛ همچنین انواع لباس، پلاستیک، کالای خواب، دکوری و دیگر کالاهایی که راهرو مسجد را رنگارنگ و تماشایی کرده اند. آنچه فضای بازارچه بانوان کارآفرین محله گاز را از یک رویداد اقتصادی صرف متمایز می کند، هدفی است که نشانه هایش را در بدو ورودمان به مسجد می بینیم. سیاهه عزای رهبر شهید انقلاب اسلامی با قاب عکسی از ایشان روی میز ورودی قرار دارد و در کنار آن صندوقچه ای است با عبارت «کمک به جبهه مقاومت». این‌ها سوای پرچم های خوش رنگ ایران است که در دویوار بازارچه را آراسته و حس امید و همدلی در شرایط جنگی را به بازدیدکنندگان منتقل می کند.

سید جعفر ستاری، بیش از چهل شب است که در تجمعات شبانه، چای صلواتی می دهد

## نذری تا رسیدن به پیروزی

۴



شد. الان سیصد چهارصد نفر می شوند.

### ● هر روز از ساعت چند تا چند، درگیر انجام این نذر هستید؟

از حدود ساعت ۳ بعد از ظهر می گذاریم آب جوش بیاید، در سماور بزرگی که از مسجد محل امانت گرفتیم، خانم چای دم شده را توی کتری یک رنگ می کند و من می برم بین جمعیت. تا تجمع تمام شود، ظرف ها را بشوییم و دوروبر مرتب کنیم می شود ۱۲، ۱۱ شب.

راشکر زندگی را می گذرانیم.

### ● خانمتان با دادن این نذرها موافق است؟

می گوید هر جور خودت صلاح می دانی. پایه پای من می آید.

### ● بیش از چهل شب، از هزینه کردن و پذیرایی گذشته؛ خسته نشده اید؟

هزینه ها را که خدا جبران می کند. خستگی ها هم زود در می رود با یک «خدا قوت مردم».

### ● کنایه یا چیزی از این قبیل، از کسی شنیده اید؟

نه، همه اش دعای خیر بوده است. خوب مردمی داریم. به فرض هم بگویند، برای خون رهبر شهیدمان، حرف های نامربوط را به جان می خرم. چشم هایم را می بندم و می گذرم.

### ● به آخر ماجرا فکر کرده اید؟ به اینکه نشست و برخاست ها و هزینه کردن هایتان تا کی ادامه پیدا کند؟

نه خدا و کیلی. تا وقتی مردم در میدان باشند، من هم خدمت می کنم.

فرزانه شهامت! مثل همه آدم های زلال و متواضع، کارهای مهمی انجام می دهد و به خیال خودش، هیچ کاره است. سید جعفر ستاری، یکی دو شب بعد از شهادت رهبر معظم انقلاب اسلامی، نذر کرد با هزینه شخصی، به مردمی که حوالی پنجتن ۵۰ برای عزاداری و میدان داری جمع می شوند، چای بدهد. او با گذشت بیش از چهل شب، پای نذرش ایستاده است و وقتی می پرسیم تا کی ادامه می دهید، می گوید: تا هر وقت که مردم در میدان باشند.

### ● چرا چنین نذری کردید؟

دو پسر دو قلو دارم که دانشجو هستند، به اسم سید امیر حسین و سید امیر رضا. یک روز بعد از شهادت آقا گفتند که می خواهند با گروه جهادی بروند تهران برای آواربرداری. بچه هایم ثمره عمر پنجاه و شش ساله ای هستند که از خدا گرفتیم. نذر کردم اگر به سلامتی برگردند، به عزادارهای آقای شهیدمان چای بدهم.

### ● با رفتنشان مخالفت نکردید؟

تصمیمشان را که بگیرند، انجامش می دهند. من و خانم این جور وقت ها همراهی می کنیم، ساکشان را بستیم و سپردیمشان دست خدا.

### ● به سلامتی برگشته اند؟

بله خدا را شکر. قرار بود ۱۰ روز بمانند تهران، ۱۶ روز ماندند.

### ● هر شب تقریباً برای چند نفر چای درست می کنید؟

شب های اول، ده، پانزده نفری بیشتر نبودند. روز به روز جمعیت بیشتر





عباس مرادی، از فعالان فرهنگی محله بهمن، به یکی از ویژگی‌های مهم این اجتماع مردمی اشاره می‌کند و می‌گوید: از ظرفیت و توانمندی مردم محله به صورت جهادی استفاده شده است، به گونه‌ای که از سخنران و مداح گرفته تا کودکان یاران و خادمان، همگی از اهالی محله‌های همین محدوده هستند.

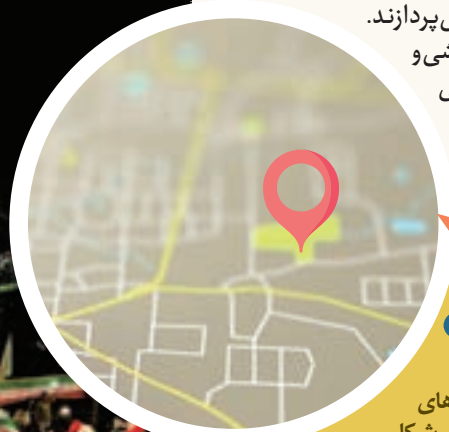


ناصر مرادیان، از اعضای مجموعه فرهنگی «جنبش رحیل»، توضیح می‌دهد که در حاشیه این برنامه، فضایی ویژه برای نونهالان و نوجوانان به یاد شهدای مدرسه میناب فراهم شده است. دانش‌آموزان هر شب با کوله‌پشتی‌ها و لباس فرم مدرسه در این بخش حضور پیدا می‌کنند و در بخش‌هایی به رجزخوانی می‌پردازند. همچنین برنامه‌هایی مانند اجرای سرود، نقاشی و ویژه برنامه‌های متنوع دیگر برای این گروه سنی تدارک دیده شده است.

اهالی محله‌های خواجه ربیع، بهمن و مهرمادر  
این شب‌ها خودشان را به خیابان بهمن می‌رسانند

## شور چند محله در «بهمن»

فیضی یکی از اجتماعات شبانه منطقه ۳ در بولوار بهمن، حدفاصل خیابان‌های بهمن ۱۶ تا ۲۶ برگزار می‌شود. این اجتماع مردمی، حدود ۱۵ روز پیش شکل گرفته و با حضور پرشور اهالی محله و همکاری تشکل‌ها، مساجد، پایگاه فرهنگی، هیئات در حال برگزاری است. برنامه‌ها هر شب از ساعت ۲۰:۳۰ تا ۲۳:۳۰ برگزار می‌شود و میزبان ساکنان محلات بهمن، خواجه ربیع، مهرمادر و روستاهای هم‌جوار است.



در انتهای بولوار ۲۲ بهمن، روستاهای مختلفی قرار دارد. برخی از اهالی این روستاها از جمله شایه، رضوان، اندرخ، کاظم‌آباد، گرچی، شبانه خود را به این اجتماع مردمی می‌رسانند و کنار شهروندان، برای حمایت از رزمندگان و آرمان‌های انقلاب اسلامی رانشان می‌دهند.



عاطفه معتمدآریا، یکی از شهروندان محله خواجه ربیع، از ابتدای برپایی این اجتماع در آن حضور داشته است و هر شب با دخترانش شرکت می‌کند. او می‌گوید تا زمانی که کشورمان پیروز نشود، حاضر نیست حتی یک شب از این اجتماع شبانه‌ها را از دست بدهد و شب‌ها هر جا باشد، خودش را به این اجتماع می‌رساند.